

از جنان مگر رسیده ای ای صبا	کز شمیم تو رسد به جان مژده ها
از جهان تن به بوی تو پرکشد	سوی لامکان جان عارفان
از کران قدم نهد به ملک بیکران	زین جهان سفر کند به مرز بی نشان
به خلوت شب کام اهل راز	زیاد جانان پر شکر شود
چو شب سرآید سرزند فلق	جمال معنا جلوه گر شود
محب صادق چون از پی نماز	به درگه حق ساید رخ نیاز
ز بهر دل دیدگان تر کند	کنار خود پرزگوهر کند
چونی زغم شرح هجران دهد	ز سوز دل ناله ها سر کند
از کرم نگر خدای من سوی من	تا شود چو گل زخرمی روی من
در وجود من ز آتش عشق خود	شعله ور غرور هستی ام بسوز
تابه بود تو نمود من شود فنا	جان تیره ام رهد ز آفت قبا
به خلوت شب کام اهل راز	زیاد جانان پر شکر شود
چو شب سرآید سرزند فلق	جمال معنا جلوه گر شود
محب صادق چون از پی نماز	به درگه حق ساید رخ نیاز
ز بهر دل دیدگان تر کند	کنار خود پرزگوهر کند
چونی زغم شرح هجران دهد	ز سوز دل ناله ها سر کند